

پیمان

شماره نهم

آذر ۱۳۴۹

سال سوم

مجتبی مینوی

شیوه فارسی نویسی

-۱-

قبلا خوبست این موضوع را روشن کنیم که آیا بحث درباره شیوه فارسی نویسی مطلوبست یا نه. بعقیده بنده هر کار که بگردن ببرزد بخوب کردن نیز میارزد، و اگر باید روزنامه و مجله و کتاب نوشت باین می ارزد که آنرا خوب بنویسیم. موضوع کلام هر چه باشد، کسی که در آن باب چیزی مینویسد بقصد این مینویسد که مطلبی را برای فهمیدن دیگران بیان کند، و هر چه این مطلب بهتر و روشن تر ادا شده باشد و عده کسانی که آنرا بدون رنج و زحمت می فهمند بیشتر باشد، نویسنده بمقصد خود بهتر نائل شده است. مطالبی هست که در آن روی سخن بعامه است، و مطالبی هست که برای خاصه (یعنی عده بسیار محدودی) نوشته میشود. مقصد خود را از این لفظ عامه و خاصه توضیح میدهم تا کسی مرا متهم به «ارتجاعی بودن» و انحراف از جاده دموکراسی نکند. کتابی درباره علم فیزیک یا شیمی یا ریاضیات عالیه یا فلسفه ماوراء الطبیعه بدیهی است که برای نانوا و بقال و علاف تحریر نمیشود، مگر اینکه آن نانوا و بقال و علاف بمقدمات و اصطلاحات این علوم آشنا باشند، و یا آنکه نویسنده از روی عهد

خواسته باشد که مطالب مشکل علمی را بزبان ساده مفهوم عامه بیان کند تا کسانی که با مقدمات و اصطلاحات سروکاری ندارند این کتب را بخوانند و بفهمند، مثل کتاب هیئت فلاماریون و کتاب «ریاضیات بجهت عموم» تألیف Hogben و کتاب «مسیر و مدار ستارگان» تألیف Jeans. پس مقصود من از «خاصه» آن کسانی است که در رشته و موضوع بخصوصی علاقه مخصوص دارند و آنرا حرفه و پیشه خود قرار داده اند و اهل آن فن هستند. کتبی که برای چنین مردمی نوشته میشود از قید ساده نویسی آزاد است ولی اگر این قبیل کتب هم چنان تحریر شود که خواننده در فهمیدن آنها دچار زحمت و اشکال نشود باعث صرفه وقت و هدر نرفتن قوه بشر میگردد و زندگی آسانتر میگردد و مجال و فرصت برای کسب معرفت بیشتری بدست میآید و مخصوصاً وقتی که خود موضوع تا حدی مشکل و بفرنج است هر سعی و کوششی که در سهل نوشتن و تقریب به افهام بعمل آید موجب مزید تشکر است. یکی از طرق واضح برای آسان کردن کار خوانندگان و شنوندگان و کم کردن زحمت ایشان اینست که انسان بر طبق قواعد و موازینی که عموم مردم می شناسند بگوید و بنویسد، و کلمات را بآن معنایی که معروف و متداول است بکار برد. این مطلب باین سادگی که در تمامی ممالک اروپا جزء بدیهیات محسوب میشود در ایران چنان فراموش شده است که باید در باب آن بحث و گفتگو کرد. اشخاصی هستند که چون پای مباحثه بمیان می آید با این اصل کلی و قاعده بدیهی اظهار موافقت می کنند ولی در موقع تطبیق کردن آن بر موازین و الفاظی که محل نزاع است اختلاف روی میدهد. یکی از آن نمایندگان جراید ایران که چند هفته ای در انگلستان اقامت داشتند می گفت «شما به فرم ادبیات بیشتر معتقدید تا بمضمون و معنای آن». و می گفت «مردم ایران نان ندارند بخورند شما بحث در این میکنید که آیا «شرایط» و «ستون» و «سوء تفاهم» بمعنای صحیح آن استعمال شده است یا خیر» ... و میگفت «ما فیزیک و شیمی و علوم ریاضی خوانده ایم و میخواهیم اصطلاحات و مفاهیم آن علوم را در زبان فارسی بکار بریم و تشبیهات و استعاراتی را که فرنگیها از علوم مزبور گرفته و در محاوره معمولی بکار انداخته اند ما هم بگیریم و بکار بریم».

جوابهایی که بنده باین شخص بزرگوار و وجود مغتنم دادم اینست که حالا

خدمت شما هم عرض میکنم. صورت وسیله بی بردن بمعنی است، و اگر ظاهر عبارت ناقص و نادرست باشد معنای از آن مفهوم نمیشود. مقید بودن ما بصورت ظاهر برای اینست که بتوانیم در محاورات و مکاتبات با دراک مقاصد یکدیگر نایل شویم و سوء تفاهم و ابهامی فیما بین ما رخ ندهد. بنای فارسی زبانان بر اینست که وقتی دو شخص را با یکدیگر میسنجند اگر بگویند «جعفر با حسن قابل قیاس نیست» مرادشان اینست که جعفر از حسن پست تر است، و اگر بگویند «جعفر با حسن طرف نسبت نیست» مرادشان اینست که جعفر از حسن برتر است. وقتی که نویسنده این قاعده را نداند یا برطبق آن عمل نکند مقصود او بر خواننده مبهم و مجهول میماند. اگر من بگویم «نظامی با جامی طرف نسبت نیست» یا «مکتبی با حافظ قابل قیاس نیست» برطبق آن تبانی که بین ما بود شما فوراً ملتفت مقصود من میشوید. حالا این عبارت را ببینید: «اهمیت و ارزش موسیقی در میان ایلات با اهمیت و تأثیر آن در مراکز عقب افتاده شهری و قصبات و دهات غیر قابل قیاس است». واضح است که نویسنده ضد این مفهوم را اراده کرده است و بایست گفته باشد «طرف نسبت نیست» یا اینکه «موسیقی اهالی قری و قصبات با موسیقی عشایر و ایلات قابل قیاس نیست».

اما اینکه مردم ایران نان ندارند بخورند مستلزم این نیست که زبان آنها خراب کنید که نتوانند مقاصد یکدیگر را درک کنند. ملتی که نان و آب ندارد ششصد روزنامه و مجله برای چه میخواند؟ ملتی که نان و آب ندارد چرا باید ثروت خود را بخارج فرستاده کاغذ و مرکب و حروف چاپ بیاورد و کتب و مقالات نامفهوم چاپ کرده انتشار بدهد آن هم در صورتی که از هیچ مجله ای حتی هزار نسخه هم بفروش نمی رود و از هیچ روزنامه ای بیش از دو هزار نسخه چاپ نمیشود؟ ملتی که آب و نان ندارد چرا پنجاه تا پنجاه تا نماینده با آمریکا و اروپا میفرستد و بهر کدام از آنها از روزی سه لیره تا روزی ده لیره فوق العاده مأموریت و مخارج سفر و غیره میدهد که برای ملت خود هیچ کاری صورت ندهند و پولها را صرف یللی کنند؟ اما بنا نبود که داخل سیاست بشویم! بموضوع خودمان میپردازیم. کسانی که این کتب و جراید و مجلات را مینویسند و چاپ میکنند خارج از چند حال نیستند. یا برای اینست که می بینند فلان روزنامه نویس از این راه صاحب آلف والوف

شده است، و فلان روزنامه نویس کنتراهای دوازده هزار تومانی وسی هزار تومانی و پنجاه هزار تومانی باوزارت معارف می بندد، اینها هم میخوانند از همان دست بلند شوند تا بنوائی برسند، یا برای اینست که باصاحب فلان کارخانه و رئیس فلان اداره خرده حسابی دارند و میخوانند چند فحش و دشنامی باو بسته اورا بترسانند تا سبیلشان را از دزدیهای خود چرب کند و مطامع سوء آنها را بر آورده کند، یا برای اینست که شارلاتان و شهرت طلب هستند و خیال میکنند از اینکه نامشان بر پشت کتاب یا سر لوحه روزنامه و مجله ای چاپ شود شخص بزرگی خواهند شد، و تمام اعیان و رجال عالم اسم آنها را بتجلیل و تعظیم خواهند برد، و یا برای اینست که واقعا دردی دارند و دلشان بحال مملکت میسوزد و میخوانند کمکی به پیشرفت ملت و بالابردن پایه معرفت مردم بنمایند، و هنری را که در چنته دارند بر بساط بریزند و بمردم نشان بدهند. من کاری بآن سه طبقه اول ندارم، و بحث خود را منحصر باین طبقه اخیر میکنم که بزحمت و خون جگر پولی فراهم می آورند و یاد گرفته ها و حس کرده های خود را چاپ کرده در دستها می اندازند تا خواننده شود و در دلها اثر کند. اگر چنین کسانی مطالب خود را چنان بنویسند که هیچ خواننده فارسی زبانی آن را نفهمد چه حاصل و مصرفی از این زحمت عاید میشود. کسی که میگوید من میخوانم فقط آنچه را که از قلم جاری میشود منتشر کنم و کاری باین ندارم که آیا مردم می فهمند یا نه، و آیا مردم می پسندند یا خیر، چنین کسی یا دیوانه لای عقل است و یا متقلب و کذاب و من شأن غالب جوانان صاحب درد را اجل ازین میدانم که دیوانه یا دروغگو باشند. اگر آنچه مینویسند برای فارسی زبانانست باید چنان نوشته شود که فارسی زبانان نفهمند. کتابی بدست من آمد بعنوان اینکه «حزب توده چه میخواند و چه میگوید» و واقعا خواستم بدانم که این حزب چه میگوید - کتاب را گرفتم و بدقت خواندم و نفهمیدم - و اگر بنده نفهمم کارگر و عمله و فعله که مورد خطاب این حزبست چه میفهمد. این عبارت را شما بخوانید: «یکی از رفقای نقاش حکایت میکرد که در زمان رضا خان همینکه میخواست بماز ندران حرکت کند پادوانش در پی نقاشها می افتادند تا آنها را بماز ندران کوچانده در و دیوار عمارات آنجا را بدست آنها سر و صورتی بدهند».

آیا این فعل «میخواست بماز ندران حرکت کند» بکدام يك از اسامی این جمله بر میگردد: به یکی از رفقا، یا به نقاش، یا به رضاخان؟ و تازه این یکی از عبارات ساده این کتابست که خود نویسنده آن را انشا کرده و از زبان ترکی یا روسی ترجمه نکرده است، باقی کتاب از این هم نامفهوم تر است - چرا زعمای حزب توده که ان شاء الله همگی فارسی زبان و ایرانی هستند نباید در بند مفهوم بودن انتشارات خود باشند؟ و اگر در بیان مرام و مقصد خود باین اندازه سهل انگار و بی مبالا باشند من چه اطمینان میتوانم داشت که در امر سیاست هم بهمین سهل انگاری و بی مبالانی نباشند - یکی از وکلا در موقعی که کنفرانس سان فرانسیسکو منعقد شده بود برخاسته از دولت سؤال کرد که چرا نمایندگان دولت ایران در کنفرانس سان فرانسیسکو دعاوی ما را در خصوص جزیره بحرین بر دولت بریتانیا اقامه نمی کنند. و کیلی که نداند کنفرانس سان فرانسیسکو برای حل و فصل دعاوی ارضی نبود در امر سیاست دانی هم لنگ است - و تعجب نیست که چنین کسی بخواهد بزور و برخلاف قواعد حکومت دموکراسی که مبنی بر متابعت رأی اکثریت است نیت اقلیت را بکرسی بنشاند.

مردم ایران نان و آب ندارند بخورند، پس آیا باید مطالبی هم که برای آنها گفته میشود نامفهوم باشد؟ اگر میان من و شما در مطلبی «سوء تفاهم» حاصل شده باشد، يك توضیح و تشریح حسابی آن سوء تفاهم را مرتفع میسازد، بنده عرض کرده بودم در تاریخ بیهقی چنین نوشته است، شما خیال کرده بودید که من گفته ام در تاریخ بیهق چنین نوشته است يك کلمه توضیح میدهم و اختلاف رفع میشود. اما وقتی که در روزنامه مینویسند مابین حبشه و زنگبار «سوء تفاهم» حاصل شده است و چندین ماه بلکه چندین سال این دود زلت بایکدیگر بحث و گفتگو میکنند و باز هم اختلاف نظر مرتفع نمیشود معلوم میشود سوء تفاهم در کار نبوده است بلکه «اختلاف نظر و اختلاف رویه و اختلاف مسلک و اختلاف نیت» در کار است، و آن مترجم سهل انگار که لفظ Misunderstanding را بلفظ سوء تفاهم ترجمه کرده است از معنای حقیقی کلمه غافل شده است. بنده بشما عرض میکنم این خانه را بشما اجاره میدهم «باین شرایط» و بعد هم شرایط را تعداد میکنم - این تنها معنی و مورد استعمالی است که کلمه شرایط در زبان

فارسی دارد. آن کسی که در کتاب باروز نامه اروپائی به کلمه Conditions در موردی که معنی «اوضاع و احوال و مقتضیات» را میدهد برخورد کرده است و آن را «شرایط» ترجمه کرده است، نه خودش معنای اصل عبارت را فهمیده و نه مقصود نویسنده اصلی را بخوانندگان فارسی زبان فهمانیده است. دولت امریکا قانونی گذراند با اسم قانون Lend-lease که بنده آن را «قانون وام و عاریه» مینامم. کلمه Lease بمعنی یک نوع معامله است که در ایران متداول نیست. شما ملکی یا خانه ای را «میخرید» مثلاً بمدت پنججاه سال یا نود و نه سال و در آن هر نوع تصرف مالکانه که بخواهید میکنید غیر از فروختن و انتقال. آن پولی که بصاحب ملک میدهید حقی است که در عوض این استفاده پنججاه ساله با و پرداخته اید، یا اینکه مال الاجاره مختصر است برای تمام این مدت که آن را یکجا ادا کرده اید. بعد از انقضای مدت معین دوباره خانه یا ملک بصاحب اصلی آن منتقل میشود. ولی در مورد قانونی که دولت امریکا گذرانید لفظ «لیس» این معنی را نداشت. دولت امریکا جنسی بیکی از دول میداد بدون اینکه تقاضای نفع یا اجاره یا کرایه ای نکند. و بعد از مدت معینی دولتی که جنس را گرفته است باید یا عین آن جنس را (مثلاً کشتی را) و یا مثل آن را بدولت امریکا مسترد دارد. یک وقت چیزی را بشما واگذار میکنند و عوضی میگیرند این خرید و فروش است. یک وقت چیزی را میدهند و عوضی نمیخواهند این بخشش و هبه است. یک وقت چیزی را بشما و امیدگذازند موقتاً که از آن فایده ببرید و بجهت این فایده ای که میبیرید عوضی بدهید. این اجاره است اگر چیزی را موقتاً در اختیار شما بگذارند برای استفاده بدون اینکه حقی بجهت این فایده از شما بخواهند آن عاریه است. وقتی که شما کتابی از بنده بگیرید بشرط اینکه خود آن را برگردانید این را عاریه و امانت میگوئیم، و وقتی که گندم بگیرید بشرط اینکه مثل آن را بمن پس بدهید این را قرض و وام میگوئیم. پس کسی که آن قانون را «قانون وام و اجاره» اسم گذاشت غلط کرده بود، و اگر دولت امریکا بخواهد میتواند که بر حسب این عنوان مال الاجاره اشیاء و اجناسی را که دولت ایران بعنوان اجاره گرفته بود مطالبه نماید؛ در ایران از قدیم الایام آب را سهم بندی میکردند که هر زمین و خانه ای مدت نیم ساعت یا یک ساعت از فلان جوی آب استفاده کند سهم بندی سایر مایحتاج زندگی در میان ما با رسوم نبوده است و یا اگر بوده است لفظی برای آن

نداشته‌ایم، و یا اگر داشته‌ایم آن راهم سهم بندی و حصه بندی می‌گفته‌اند (مثل بنیچه بندی و مالیات بستن و از این قبیل مفاهیم). جنگ پیش آمد و فرنگیها خوراکیها را سهم بندی کردند و کلمه Ration در روزنامه‌ها و اخبار را دیو مذکور شد، و آقای مترجم ایرانی کتاب لغت را باز کرد دید این کلمه را «جیره» معنی کرده‌اند نفهمید که جیره در این مورد صدق نمی‌کند، بجهت اینکه جیره عبارت از آن جنس و خوارباریست که بسر بازیانو کر میدهند و پای مزد و حقوق او محسوب میدارند، و حق یا مزد نقدی که بسر بازیانو کر میدهند مواجب خوانده میشود. حالا اگر او پائیها لفظ Ration را باین دو معنی استعمال میکنند که یکی جیره باشد و دیگری حصه، چه لزومی دارد که ماهم در فارسی از روی جهل مرتکب چنین حماقتی بشویم؟ اصلاً چه معنی دارد که منبع لغات مترجمه‌های احمقانه جهل باشد؟ آقای ناشر مجله سخن می‌گویند که «مورد استعمال و حتی صورت و شکل لغات در طی زمان تغییر می‌پذیرد و الفاظ کهن ممکنست بععل مختلف برای ادای معانی جدیدی بکار برود»^۱ بله، بنده این را قبول دارم، اما «در طی زمان» نه بصورت قسری و اجباری ناشی از جهل، و جزء آن «ععل مختلف» که می‌گویند دیگر این یکی نیست که هر جاهل مدعی، قلم بدست گرفته ادعای ترجمه کردن بنماید و کلمه فرنگی را نفهمیده بکلمه‌ای که معنی دیگری دارد ترجمه کند آن هم در صورتی که مادر زبان خود برای آن لغت فرنگی و معانی مختلف آن لغت فصیح متداول داشته باشیم. وقتی که فرانسوی می‌گوید ... Autour de مقصودش اینست که راجع به، یادرباب، یادرباره یادرموضوع یا درخصوص ... پس چه لزومی دارد که جاهلی آن را بغلط «در اطراف» ترجمه بکند تا هر وقت که ما بخواهیم «در باب مرض مالاریا تحقیق کنیم» مرض مالاریا در وسط گذاشته با گردن کج «پاورچین پاورچین» در اطراف آن «راه برویم و تحقیق کنیم؟ ای دو صد لعنت بر این تقلید باد.

۱- در شماره ۱۴۰۰م و دو از دهم از سال دوم مجله سخن مقاله‌ای از اینجانب منتشر گردید که هر چند دم بریده از چاپ در آمده بود مقداری از کله گذاریهای مرا بنظر هموطنانم عرضه کرده است و اگر برخلاف قاعده رشید و طواط که کتاب خود را بنام فرخ ختم کرده است مقاله بنده دچار قبح مقطع شده است آقای ناشر دانشمند مجله جبران این ترک اولی را نموده و سطور بی‌معنی جواب به‌ریاض من بر آن افزوده‌اند، و روی سخن من در این مقاله با آن کسانی است که نکته‌گیریهای ایشان را وارد میدانند.